

«این بیداد و نکبت زمان شما نیز بگذرد»

ناصر امین نژاد

«آه که چه جانهای شیفته‌ای در سینه داغ و تفتیده خاوران به خواب رفته‌اند، آه که چه جانهای پاکی در این بیابان سوخته، به شقاوت ناگزیر ماندند تتمه زندگی خود را یک نفس سربکشند. آه که اینجا چه سروهای نازینی پنجه در پنجه جانوران افکندند، و با تبر شرارت و آتش کین و خونخواره‌گی درو شدند، زیرا که جنگل استبداد را پذیرا نبودند. آه که این همه گل خاره های خونین در این کویر دم گرفته و عطشان به جرعه آبی از چه رازهای مگو و از چه زمزمه و نجوای درگوش و گفتگوهای خاموش میگویند... این بیابان دم کرده عجب عشق‌های ناکام، انبوه آرزوهای والا و رویاهای شیرین انسانی را در سینه ریش ریش خود به ملامفت مادرانه به آغوش نشسته است»

آرزوی خاوران را روزی بر این بود که با دست توانای آفرینندگی بشر آب باریکه‌ای بر بستر ترک خورده و پینه بسته‌اش جاری شود، و سبزه‌زار نشاط و خرمی جای خارستان سرزمینش را بگیرد. خاوران میخواست رویش نبات و ریزش خار و خس را به چشمان خود ببیند. مأمنی گردد برای کبوتران عشق، تا سینه به سینه هم بخرامند و از گرمی عشق و شور زندگی و لذت آفرینندگی و امید به فردای روشن و پویندگی سخن بگویند. خاوران را دل بر این داشت که سفره دل و درون خود را با بلند نظری بر انسان پیگیر و پویا بگشاید و بستری برای تلاش و سازندگی و گذرگاهی برای گلگشت جوانان، فارغ از دود و دم تاریکی و بندگی گردد.

اما سرنوشت خاوران به‌گونه ای دیگر رقم خورد. ددمنشان و آدمخواران خواب هولناکی را برایش فراهم نمودند، «گیوه‌ها را ورکشیدند» تا آنرا به مدفن‌گاه یکی از هولناکترین جنایتهای ضد بشری خود بدل سازند. این جانیان خاوران را برای دفن غریبانه آرزوهای مردم رنجکشیده و چال کردن شقایقان پرپر شده مقاومت مردمی انتخاب کردند.

بدینگونه خاوران نه‌آنطور که خود میخواست، بلکه‌آنطور که زنده خواران ولایت جور و ستم اسلامی برایش رقم زدند، شاهدی شد بر درنده‌خویی و جنایت. نامش با شنیعترین جنایات ضد بشری توأم گردید. نماد و یادگاری شد از آن فصل خونینی که آزاد زنان و مردان این سرزمین محنت کشیده علیه ستم و استثمار، علیه خرافات و عقب ماندگی، ستمگری و درندگی از سر گذراندند.

خاوران بیش از دو ماه پوتین کوب پاسداران قبیله تاریکی قرار گرفت، سینه‌اش را اینجا و آنجا شکافتند، تا ستارگان دزدیده از بام و خانه این مردم به تنگ آمده را شباهنگام تا گرگ و میش صبح در زیر لایه‌های خاک مدفون سازند. سراسیمه و چشم‌بخون‌نشسته، گفتاروار بو میکشیدند و در بند آن پندار پوچ و اندیشه عبث خود بودند که گویا خواهند توانست خاک مردگان را تا ابد بر این دشت غم آلود بپاشند، گویا این جنایت بزرگ را میتوانند از دید و چشم تاریخ دور نگه‌دارند. غافل از آنکه این «آسمان غمزده باز هم غرق ستاره خواهد شد»

پاسداران شب و مفتشان رژیم ولایت فقیه در تابستان ۱۸ سال قبل با تمام تمهیدات ضد انسانی و استعداد جنایت پیشگی خود سناریوی بسیار هولناک و نمونه‌وار دورانه‌های اخیر حاکمیت‌های

نامردمی را پی ریختند و به اجرا گذاشتند. آهنگام در پی شکست ذبونانه و مفتضحانه‌اشان در جنگ خانمانسوزی که بیش از ۸ سال بر طبل آن کوبیده بودند، با بی تفاوتی از کنار انبوه کشتار جنگی و لاقید از ویرانگریهای ناشی از آن گذشتند. و بدون پروا از ادعای کذائی «عزت و شرفی» که در گرو نهاده بودند، جام زهر را سرکشیدند و از در در یوزگی با دشمنان خودخوانده خارجی در آمدند. آنگاه کف کرده و دیوانه‌وار و فتوا بدست، بسوی بیدادگاه‌ها و «باستیل»های قرون وسطائی‌اشان راه کج کردند و هجوم افسار گسیخته‌ای را آغازیدند، تا فرزندان پاکباز و به بند کشیده مردم ستمدیده را از دم داس بیدریغ و خونچکان خود بگذرانند. بی مهابا چنین کردند که در طی آن هزاران انسان آزاده و پاکبخته، هزاران انسان مبارز و کمونیست، رنجکشیده و محروم را در محاکمات یک دقیقه‌ای، بنمایندگی از خدا، بجرم ارتداد و الحاد حلق آویز و تیرباران کردند. این تکرار تراژدی «انگیزاسیون» در کارگاه اسلامی آن و چهره پلشت و واقعی جمهوری اسلامی بود و هست که پیوسته و همواره بنمایش گذاشته‌اند. کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ تنها گوشه‌ای از این کارنامه سیاه و جنایتبار است. اینان از کشتارهای دسته جمعی «قارنا»، «قه‌لاتان» و «مام سیدان» از فتوای هجوم سراسری به کردستان و کشتارهای طی آن، از سرکوب ترکمن صحرا، از اعدامهای فله‌ای و دیوانه‌وار سالهای اول دهه شصت، از جنایتهای هر روزه و تازه به تازه و همیشگی علیه مردم به تنگ آمده و ستمدیده به این جنایت عظیم «هولوکاست» وار زندانیان سیاسی رسیدند. و با دریدن سینه روشنفکران، دگراندیشان و ضرب و شتم مردم حق‌طلب در کوچه و خیابان و قلع و قمع مخالفان، این زنجیره ددمنشی را پی گرفتند. همانگونه که اسلافشان در راه خدا و در پناه لشکر زنده‌خوارانشان خواب از چشم همگان ربوده بودند و از پوست کندن، چشم درآوردن و شمع آجین کردن لذت میبردند. همانگونه که اسلاف دیگرشان تمامی اروپا را بخاطر روح القدس به خاک و خون کشیدند.

اگر آنزمان کاردینالهای «محترم» با صورتک سالوسانه گوسفندی اما با طینت و با اندیشه درون گرگانه هزاران هزار انسان اندیشمند و آزاده و کوشنده را بجرم «عقاید ضلال و الحاد آمیز»، همراه با طنین ناقوس کلیسا برای آرامش «روح القدس» بدست جلادان خونخوار و یا شعله‌های آتش میسپردند، در این عصر هم طلایه‌داران ولایت فقیه، این لاشخوران آدمی صورت نیز صدها سال بعد از گذشت آن فجایع بر تاریخ بشری، بهمان شیوه تنور خشم و لهیب آتش کین را برافروخته‌اند، روزنه‌های امید را بسته‌اند و دروازه‌های ارتجاع و خرافات و خونخواره‌گی را بازنگهداشته‌اند. اینان قلع و قمع، گردن زدن و زبان بریدن را پیشه کرده‌اند، مردم بجان آمده را با داغ و درفش و خونریزی و شقاوت به تقبیح و انکار خود وامیدارند، با کمترین خواست و مطالبات بدیهی اقتصادی، اجتماعی سیاسی سر ستیز دارند. بر نبودن همگان بخاطر بودن خود پای میفشارند. کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی، گوشه‌ای از این عزم درندانه و اندیشه تبهارانه را بنمایش گذاشت.

در این کشتار دسته جمعی آزادگان و مبارزین پاکبخته‌ای از دم تیغ قساوت گذرانیده شدند که اغلب سالیان درازی را در سیاهچالهای رژیم بسر برده بودند، آزادگانی بودند که مقهور ددمنشی سلطه جمهوری اسلامی نشدند و بر باور پولادین خود به رهائی مردم ستمدیده و رنجکشیده و آرزوی بزیر کشاندن حاکمیت دزدان و نامردمان ماندند. این یک کشاکش عنودانه نبود، یک مبارزه جانانه بود، در راهی بغرنج و طاقت‌فرسا، تبری جستن بود از زندگی «جانورانه» ای که جانیان

میخواستند یوغ آنها بر گردنشان ابدی سازند. این عزیزان با غرور و هیبت تمام دست رد بر سینه حاکمیت زدند و سر در گرو آرمانهایشان نهادند و در وداع با زندگی خود لعنت و خفت ابدی را بر پیشانی و چهره این شیفتگان قدرت و ثروت زدند و طشت رسوائیشان را بزیر انداختند.

حاکمان جمهوری اسلامی میخواستند از این طریق جامعه و مردم محروم و ستمکشیده را از وجود این فرزندان دلاور و مبارز، از تلاش و پوییش آنان برای ساختن دنیای انسانی محروم سازد. میخواستند ایده‌ها و آرمانهای این آزادگان را سرکوب، مردم را منکوب و هر صدای مخالفی را مقهور خود بگردانند. اینان گسترانیدن فضای قبرستانی و زهر چشم گرفتن از مردم بجان آمده، بویژه بعد از جنگ را مدنظر داشتند، تا بتوانند همه درها را بروی مطالبات بر حق مردمی بجهت بهبودی شرایط و اوضاع اقتصادی - سیاسی و اجتماعی ببندند، تا خود قادر باشند چند صباحی بیشتر با دستان آلوده بخون، نواله جانورانه خود را در کاخهایشان لیف بزنند.

اما این «تیزی نیزه و بیداد ظالمانه» نیز ره بجای نبرده است. خاوران در زیر غبار مرگبار مدفون نماند، گریبان جمهوری اسلامی هنوز در دستان قربانیانی است که میخواست یکجا از «شر»شان خلاصی بیابد. صداهائی را که ۱۸ سال قبل میخواستند در خاموشی خفه‌اش سازند اکنون رساتر از همیشه بگوش میرسد. «جو هیل» کارگر مبارز آمریکایی به جان ستانانش گفته بود: «خاموشی مرگ من رساتر از آن بانگی است که اکنون می‌خواهید خفه‌اش کنید» و همینطور هم شد، دنیائی را خروشانند طوفانی از خشم و اعتراض همگانی را بر انگیخت. حدیث شبانه خاموش کردن شعله جان هزاران انسان در خاوران نیز از این دست است. تا خاوران زنده است نکبت ابدی دامنگیر حکومت اسلامی و ایدئولوژی نفرتبارش خواهد بود.

این ممکن نمیشد مگر با بردباری پیگیرانه. مگر با مقاومت نفسگیر و قطره به قطره و پافشاری مردم مبارز بر ادامه انقلاب و دستیابی به مطالبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و انقلابی خود. مردم زحمتکش و زجرکشیده تنها با بردباری و با دفاع چنگ و دندان این امواج ترور و وحشت نزدیک به سه دهه را از سر گذرانیده‌اند. پاهای این سرو پایداری علیرغم همه شقاوتها و ددمنشیهای نمونه‌ای و قرون وسطائی هرگز قلم نشد. زمزمه‌ها به فریاد و حرکت‌های بطئی آهسته و پیوسته به خیزشهای پرشتاب تبدیل شده‌اند. تشنت و پراکندگی کم‌کم جای خود را به الفت و نزدیکی فشرده‌تر مردم و نیروهای انقلابی داده است، خواستهای صنفی رنگ مطالبات عمومی را بخود گرفته‌اند. امروز در نگاهی گذرا بر این مسیر بغایت جانکاه و دشوار، میبینیم که خاکریزهای سخت و دورانهای دردناک بسیاری پشت سر گذاشته شده‌اند. اکنون مردم پایمال شده بسیار آزموده‌تر، استوارتر و خواهنده‌تر و با انسجام بیشتر بقصد پس زدن همیشگی ارتجاع و واپسگرایی پیش میروند. اگر حاکمان جمهوری اسلامی بیش از سی سال آزرگار است که خواب راحت را از چشم توده‌های میلیونی زحمتکش ربوده‌اند، قدر مسلم خود نیز در عوض دمی بدور از وحشت سرنگونی چشم برهم ننهادند و امروز خانه‌شان بیش از همیشه به لبه پرتگاه نزدیکتر شده است. رژیم ولایت فقیه در این دوران همواره به واماندن، پسروی و سرانجام جام زهر نوشی ناچار گشته است. اگر چه این روند سخت و پیچیده و طاقت فرسا و بسیار طولانی بود، اما خود یک پیروزی بزرگ و تاریخی را برای مقاومت کم نظیر مردم محروم ایران رقم زد، و در ضمن یک شکست مضمونی و فرهنگی کمرشکنی را نیز برای حاکمیت و اساساً تفکر رژیم جمهوری اسلامی در بر داشته است.

این رویدادی بسیار با ارزش، آموزنده و تاریخی - هم برای تاریخ خونبار جامعه ما و هم کل منطقه - و تجربه و دستاورد گرانبه‌ایست که باید از آن آموخت. قطعاً این یک پیروزی آسانی نبوده است. راه بسیار دشوار و پیچیده‌ای میبایست طی گردد. این ثمره خونهای بیشماری است که میبایست پای درخت آزادی و رهایی از تفکر قرون وسطائی ریخته شود. این ثمره مبارزه شکوهمند یکپارچه در همه ابعاد آنست. بازشدن همه منافذ، وانهادن و شکنندگی ارکانهای حاکمیت اسلامی خود حاصل و میوه این فداکاری و جانفشانیها، این افتادن و برخاستنهاست.

البته جامعه به بند کشیده هنوز راه دشوار و بغرنجی را در پیش دارد. دوران گرفتاریها و نبردهای جانکاه بسر نیامده‌اند. بویژه اکنون در برهه بسیار حساس و سرنوشت سازی قرار داریم که آگاهی و تیزهوشی بسیاری را میطلبد. نباید آسان پذیرانه، با کم خردی و کژراهی سرسوزنی میدان توهم دیگرباره‌ای را بنوعی دیگر برای «قسر» دررفتن سالوسان و حیل‌گران جمهوری اسلامی از چنگال عدالت مردم دامن زد و بازگذاشت. امروز بیش از هر زمان دیگر اتحاد عمل و هماهنگی نیروهای انقلابی و پیشرو ضرورت دارد. جدائی و پراکندگی رنج کشیده‌ها آب زیر پوست حاکمیت رو به زوال میاندازد، باید تیزهوشانه از آن حذر کرد. اینان تردیدی بخود راه نداده‌اند که برای ماندن خود نبودن همگان را رقم بزنند. ماجراجوییها، جنگ طلبیها و شاخ و شانه کشیدنهای کنونی‌اشان نیز قبل از آنکه کوچکترین نشانه‌ای از استحکام نظام باشد و یا کمترین اتکا بنفسی در آن متصور گردد، ناشی از استیصال، درماندگی و تب مرگ است.

قطعاً این «باد خزان نکبت ایام نیز میگذرد» اما باید هوشیار بود که بسیار ویرانگر نگذرد، که افاقه‌ای بر زخم مرهمخواه این مردم رنجکشیده نخواهد داشت.